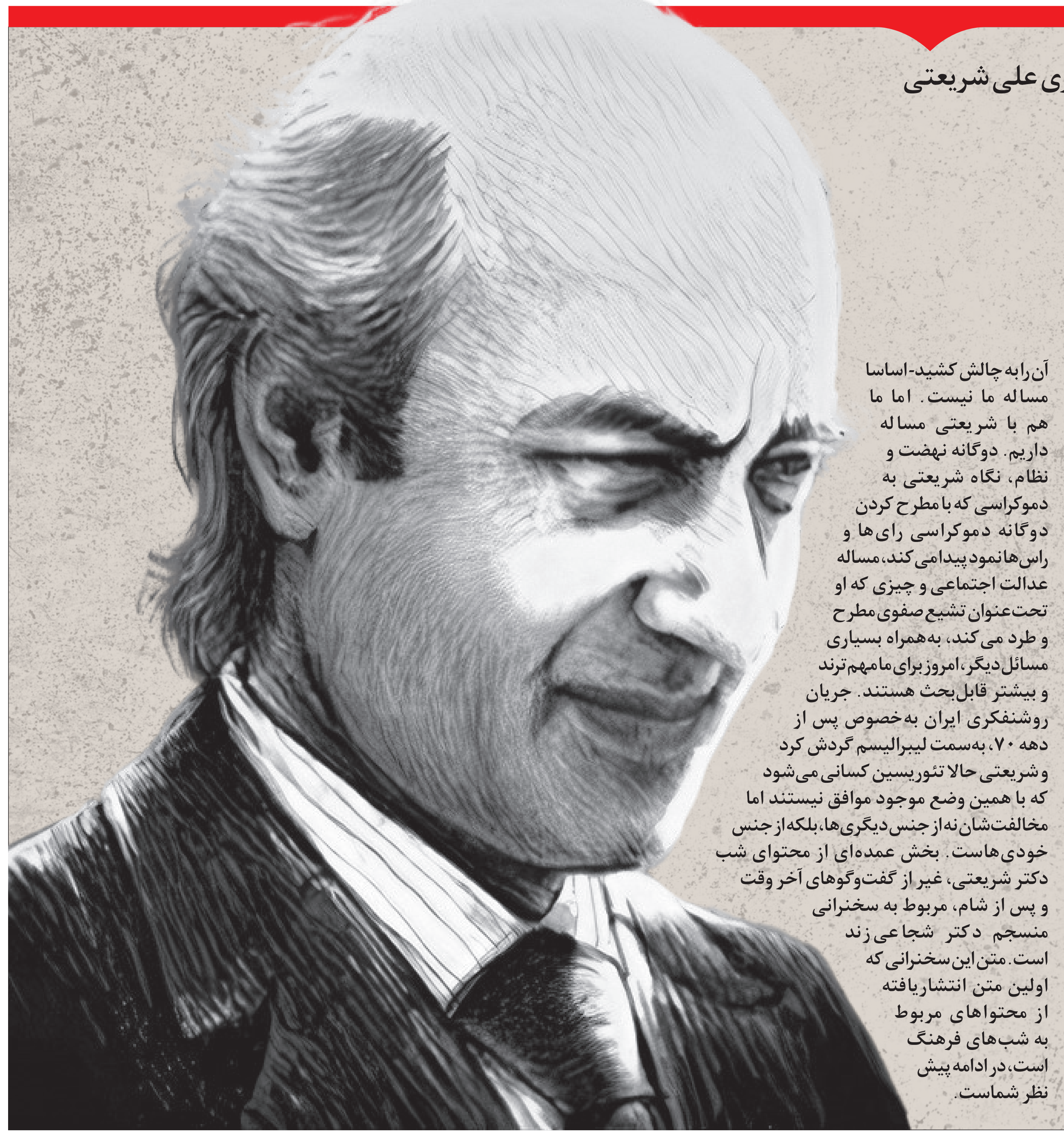

متن سخنرانی علیرضا شجاعی‌زند در نشست شب‌های فرهنگ درباره میراث فکری علی شریعتی

چالش دائمی نهضت و نظام

معین احمدیان – میلاد جلیل‌زاده
گروه فرهنگ

گعده‌های صمیمانه معدن ناب‌ترین ایده‌هاست؛ جایی که بدون مهندسی بسته و از پیش تعیین‌شده، به ذهن‌ها اجازه داده می‌شود به‌سمت جوشش بروند. یکی از چیزهایی که به یافتن بدیع‌ترین ایده‌ها کمک می‌کند، اساسا خود سخن گفتن است. آنچه از بسیاری فیلسوفان بزرگ به‌عنوان منظومه فکری‌شان باقی مانده، درحقیقت درس گفتارهایشان است که دیگران مکتوب کرده‌اند. قضیه صرفا این نیست که یک متفکر یا هنرمند اول برود و فکر کند و بعد وقتی برای بقیه حرف می‌زد، همان‌ها را به زبان جاری کند. درواقع آدم‌ها موقع سخن گفتن می‌اندیشند و اندیشه‌شان در نسبت با مخاطبی که برابرشان نشسته، تراش می‌خورد. تضارب این اندیشه‌ها ممکن است عمق ایده‌ها را هزار فرسنگ بیشتر کند و دور از دسترس‌ترین موضوعات را ناگهان در جمله‌ای که به زبان یکی از مصاحبان جاری می‌شود، ظاهر سازد. قدیم‌ترها از این دست گعده‌ها بیشتر داشتیم و زندگی امروز کمتر بهمان اجازه‌اش را می‌دهد. شاید هم فضای مجازی، این اقیانوسی که یک وجب عمق دارد، در ما توهم دانستن و توهم ارتباط ایجاد کرده و باعث شده احساس یک نیاز واقعی کور شود. اکبر نبوی هنوز چراغ‌دار یکی از خوب‌ترین گعده‌هایی است که رنگ‌وبوی همان دوران رونق دورهمی‌ها را دارد. کلی آدم حسابی که هرکدام در حرفه‌ای و هنری سرآمد هستند، دورهم جمع می‌شوند و بر سر موضوعی مشخص به بحث می‌نشینند. جلسه سخنران هم دارد و طرح بحث در آن به‌صورت جدی انجام می‌شود و آنگاه حاضران، سرنخ‌ها را برای جوشیدن فکر پیدا کرده‌اند. او این جلسات را هر ماه یک‌بار ترتیب می‌دهد و موضوعش از قبل اعلام می‌شود. چهاردهمین دوره این جلسه در موضوع اندیشه دکتر علی شریعتی بود. قبل از اینکه سخنران محفل، پشت میز بنشیند تا بحث مستوفایش را آغاز کند، اول خود نبوی چند کلامی صحبت کرد و چیز جالبی گفت که برای چند جوان حاضر در جمع، ازجمله ما شنیدنی بود. می‌دانیم که در بین بچه‌های انقلاب بر سر دکتر شریعتی و اندیشه‌هایش اختلاف نظر جدی وجود داشت. نبوی از دوران جوانی‌اش گفت که خود او جزء یکی از مخالفان شریعتی بود و هنگامی که به سال ۶۹ رسید، مطالعه آثار آن مرحوم یا چنانکه خودش تاکید داشت شهید شریعتی، مجددا در دستورکارش قرار گرفت و هرچه را خوانده بود، بازنگری کرد. او می‌گوید هنوز می‌تواند نقدهایی به شریعتی داشته باشد ولی دیگر همان آدم اوایل دهه ۶۰ نیست و آن نگاه را به این متفکر ندارد. در پایان جلسه و پس از سخنرانی مبسوط و پرنکته شجاعی‌زند، نصرت‌الله تابش هم خاطراتی از مواجهه‌اش با شریعتی گفت که از لعن یا حتی تصمیم به ترور شریعتی در نوجوانی، به شیفتگی و شور نسبت به این فرد منتهی شده است. بازه زمانی تحولی که در تابش نسبت به شریعتی ایجاد شد، تماما به قبل از انقلاب برمی‌گردد و نبوی در دهه ۶۰ این تغییر را در تفکرش احساس کرد. ما جوان‌ترها امروز به‌هیچ‌وجه با دوگانه‌ای که نبوی و تابش پیرامون شخصیت شریعتی با آن مواجه بودند، مواجه نیستیم. اینکه شریعتی را از منهاییون بدانیم و او را پیشوای تز اسلام بدون روحانیت بشناسیم- قضیه‌ای که دکتر شجاعی‌زند در سخنانش آن را به چالش کشید-اساسا مساله ما نیست. اما ما هم با شریعتی مساله داریم. دوگانه نهضت و نظام، نگاه شریعتی به دموکراسی که با مطرح کردن دوگانه دموکراسی رای‌ها و راس‌ها نمود پیدا می‌کند، مساله عدالت اجتماعی و چیزی که او تحت‌عنوان تشیع صفوی مطرح و طرد می‌کند، به‌همراه بسیاری مسائل دیگر، امروز برای ما مهم‌ترند و بیشتر قابل‌بحث هستند. جریان روشنفکری ایران به‌خصوص پس از دهه ۷۰، به‌سمت لیبرالیسم گردش کرد و شریعتی حالا تئوریسین کسانی می‌شود که با همین وضع موجود موافق نیستند اما مخالفت‌شان نه از جنس دیگری‌ها، بلکه از جنس خودی‌هاست. بخش عمده‌ای از محتوای دکتر شریعتی، غیر از گفت‌وگوهای آخر وقت و پس از شام، مربوط به سخنرانی منسجم دکتر شجاعی‌زند است. متن این سخنرانی که اولین متن انتشاریافته از محتواهای مربوط به شب‌های فرهنگ است، در ادامه پیش نظر شماست.

از میراث شریعتی ارتزاق می کنیم

شجاعی‌زند، استاد دانشگاه تربیت مدرس صحبت‌هایش را این گونه شروع کرد: «اساسا ابژه کردن کسانی که فاعلان شناسای بزرگ روزگار خود هستند، مثل شریعتی، کار دشواری است و مستلزم رعایت احتیاط‌های فراوان است. آقای نبوی هم با زیرکی از کنار این رد شدند و گفتند نقدهایی داشتند و الان تصحیح شده و به همین میزان اکتفا کردند، لابد در فرصت دیگری بیشتر بدان می‌پردازند. من می‌خواهم قدری از ایشان جلوتر بروم با ملاحظه همین احتیاطاتی که بیان کردند. وقتی یک شخصیت یا اندیشمندی را ابژه می‌کنیم به این معنی نیست که ما برتر از او هستیم. اگر می‌توانیم الان درباره شریعتی صحبت کنیم به‌واسطه آن گذار تاریخی است که شریعتی از آن (به‌واسطه اینکه بعد از او به‌وقوع پیوسته) بی‌اطلاع بوده و ما اطلاع داریم. پس از این جهت ما در افق بالاتری هستیم. در افقی که شریعتی و دیگران را در کنار او می‌بینیم. تحولات بنیادینی در این جامعه در ساحت‌های مختلف اعم از سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی رخ داده و ما را در موقعیتی به مراتب بهتر از موقعیت شریعتی قرار داده و از این حیث و شاید ترکیب این عناصری که بیان کردم، می‌تواند ما را به نتایج بهتری از شریعتی برساند. با این حال این امر به معنای برتر بودن ما نسبت به شریعتی نیست. اگر هزاره‌ها هم بگذرد، او اندیشمند بزرگی است و در موقعیت خود اثرگذار بوده است و ما از میراث او ارتزاق می‌کنیم ولو اینکه قبول داشته باشیم یا نقد داشته باشیم یا هرچه باشد، این واقعیت را نمی‌توان عوض یا انکار کرد.»

شریعتی فرزند زمانه خود است

این استاد دانشگاه صحبت‌هایش را این گونه ادامه داد: «اجازه دهید درباره شریعتی چند نکته را بیان کنم؛ او صاحب فکر و اندیشه، روشنفکر و نواندیش بوده است. شریعتی از پیشروان عصر خود بود و درعین‌حال او فرزند زمانه خود است. فرزند زمانه خود بودن، به این معناست که تخته‌بند زمان و موقعیت خود بوده است. مانهایم، یک نظریه‌پرداز در جامعه‌شناسی معرفت است و حساب ویژه‌ای برای روشنفکران باز کرده است. او می‌گوید روشنفکران، شاید تنها اقشاری هستند که از جبر موقعیت به میزان زیادی رها هستند. سخن او تا حد زیادی درست است و روشنفکران نسبت به دیگرانی که در همان عصر و موقعیت می‌زیسته‌اند، فراترند، یعنی رهاتر از موقعیت هستند. او موقعیت طبقاتی را مطرح می‌کند، اما غیر از موقعیت طبقاتی، باید گفت که موقعیت گفتمانی، موقعیت مکانی و زمانی، فضای عمومی حاکم بر هر دوره، حتی روشنفکر پیشرو و صاحب اندیشه را هم به‌نحوی دچار محدودیت می‌کند. البته این رها بودن روشنفکران، از نظر مانهایم است، یعنی در باب روشنفکران که شریعتی هم یک مصداق آنهاست یا متاثر بودن از موقعیت هر دو نسبی است. اگر می‌گوییم شریعتی به‌مثابه یک روشنفکر درگیر جبر موقعیت نیست، این در مقایسه با عامه مردم است اما به هر صورت شریعتی هم به‌مثابه یک اندیشمند پیشرو و نواندیش، تخته‌بند آن شرایط بود. بنابر اعتقاد ما جز انبیاء کسی رها از موقعیت و زمان خود نیست. شریعتی فرزند زمانه خود است و از تاثیرات ساختاری و گفتمانی آن عصر و روزگار مصون نبوده است. من با این ادعا نمی‌خواهم پیشرو بودن شریعتی را تخفیف دهم، اما به هر صورت شریعتی فرزند همان موقعیت است و با شواهد عدیده‌ای هم می‌توان این را روشن کرد.»

او ادامه داد: «این تاثیرپذیری شریعتی از آن شرایط را به عینه از چند عنصر آشنا می‌توان تشخیص داد؛ یکی رویکرد ایدئولوژیک شریعتی است. شریعتی واجد یک رویکرد ایدئولوژیک است. آنقدر این نگاه ایدئولوژیک در شریعتی غلبه دارد که او حتی از دین هم یک برداشت ایدئولوژیک دارد. حالا این را که چنین امری صائب است یا محل اشکال است یا به نفع دین یا به زیان دین تمام‌شده است، می‌توان بحث کرد. اتفاقا از چیزهایی است که در موقعیت‌هایی می‌توان بدان پرداخت اما من می‌خواهم تاثیرپذیری شریعتی را به‌مثابه یک روشنفکر پیشرو از مقتضیات و فضای گفتمانی آن عصر مطرح کنم.»

شریعتی واجد گرایش چپ بود

شجاعی‌زند، این بخش از صحبت‌هایش را به این صورت تشریح کرد: «شریعتی واجد یک دیدگاه ایدئولوژیک است. شریعتی واجد گرایش چپ است. این را کسی نمی‌تواند انکار کند. قطعا نسبتی با جریانات راست و لیبرال و غربی ندارد. به این میزانی که منظور ما از چپ، چپ مذهبی افاده می‌کند، قابل انتساب به شریعتی است. فهرست بلندی را می‌توان از کسانی نام برد که صاحب گرایش چپ هستند. نمی‌خواهم توجه شما را به‌سمتی ببرم که مساله‌برانگیز باشد و الا من معتقدم امام هم واجد رویکرد چپ بود. انقلاب اسلامی هم واجد رویکرد چپ بود. بنابر اقتضائات همان شرایط است. شریعتی ایدئولوژیک است و گرایش چپ دارد و روحیه نهضتی دارد. این عنصر تعیین‌کننده‌ای است. با این حال شما نمی‌توانید هیچ نسبتی بین شریعتی و نظام مستقر پیدا کنید. به‌شدت از این نسبت بری بود. با شواهد فراوانی می‌توان این را مطرح کرد. به همین خاطر یکی از پرسش‌های جدی همین است و این اگرها را درباره خیلی‌ها مطرح کرده‌اند.»

این استاد دانشگاه با طرح یک سوال صحبت‌هایش را ادامه داد: «اگر شریعتی اکنون بود کجا ایستاده بود؟ شریعتی در موقعیت یک نظام مستقر منتسب به دین (با برخی عناصر دینی در حداقل‌هایی که همه، طرفدار و غیرطرفدار بدان اذعان دارند) به‌مثابه نظام مستقر می‌پذیرد. اگر شریعتی در این شرایط بود کجا ایستاده بود؟ این را نمی‌خواهم برای تعیین تکلیف وضع شریعتی بیان کنم. می‌خواهم بگویم شریعتی به‌مثابه یک روشنفکر، تحت‌تاثیر فضای گفتمانی عصر خود است. بیایید بار دیگر به‌همان گزاره‌ای که گفتم بازگردیم؛ فرزند زمانه بودن فقط به این معنا نیست که به نیازها و مسائل و واقعیت‌های زمانه خود پاسخ می‌داد، بلکه به این معناست که او روشنفکری است که احساس مسئولیت اجتماعی می‌کند و نمی‌تواند از واقعیت‌های پیرامونی و محیط اجتماعی خود بی‌اعتنا بگذرد. این یک معنا از فرزند زمانه بودن است، یعنی در فضاهای انتزاعی لامکان و لازمان مثل برخی اندیشمندان، مثل فلاسفه انتزاعی محض نیست. او قطعا درگیر واقعیت‌ها و نیازها و ضرورت‌های اجتماعی عصر خود است. به‌معنای دوم از فرزند زمانه بودن اینکه او درگیر و تحت‌تاثیر فضای گفتمانی آن عصر و شرایط است و این تا حدی ارزش حقیقت‌شناسانه اندیشه‌های شریعتی را زیرسوال می‌برد.»

شجاعی‌زند برای اینکه بحثی را که شروع کرده به سرانجام برساند، این گونه ادامه داد: «نمی‌دانم کار خوبی کردیم یا خیر. ابژه کردیم و هر بلایی بخواهیم سر این ابژه بیاوریم می‌آوریم. البته این هم احتیاط‌هایی لازم دارد و باید مراقبت کنیم. یک مقدار به این میزانی که می‌پذیریم شریعتی تحت‌تاثیر شرایط گفتمانی خود است، مایه‌های حقیقت‌شناسانه اندیشه تقلیل پیدا می‌کند، یعنی تحلیل دلیلی شریعتی کاهش پیدا می‌کند. ما سراغ تبیین و تحلیل علتی شریعتی می‌رویم. علت یعنی عواملی که شریعتی را متاثر کردند و دلیل آن چیزی است که از خود او جوشیده و آمده است. حتما شریعتی ترکیبی از اینهاست. اندیشمندان پیشرو ترکیبی از اینها هستند. این سهم ممکن است کم و زیاد شود، در یکی جنبه‌های دلیلی اندیشه او افزایش یابد و در دیگری جنبه‌های علتی. در عامه و توده‌ها و بدنه اجتماعی مثل ما قطعا آن بخش علتی تقویت می‌شود. خواستم این دو نکته را بیان کنم که دو مقدمه برای ورود محتوایی به اندیشه شریعتی باشد.»

بعد از این مقدمه نسبتا طولانی، شجاعی‌زند صحبت‌هایش را این گونه ادامه داد: «اما اگر بخواهم درباره شریعتی صحبت کنم، این چهار محور را تعقیب می‌کنم. گمانم بر این است که اینها محورهایی هستند که شریعتی را بهتر معرفی می‌کنند، یعنی اینجاها شریعتی بهتر معرفی می‌شود. وی دانش و اندیشه گسترده‌ای دارد. حجم ادبیات تولیدشده از او فی‌النفسه صرف‌نظر از ارزش محتوایی یک ارزش گران‌بهایی دارد. شریعتی را نمی‌توان در یک جلسه، یک نسخه، در یک تعبیر، در یک عنوان، در یک یا چندمحور خلاصه کرد اما اگر از مجموعه عناصر فکری شریعتی بخواهیم دست به انتخاب بزنم، به این چهار محور می‌رسم که یکی شریعتی و نگاه ایدئولوژیک او به دین است. بحث رویکرد و نگاه ایدئولوژیک وی به دین خیلی پرماجراست. به این دلیل که این پدیده بعدها در جوهره انقلاب اسلامی و جوهره جمهوری اسلامی تداوم پیدا کرد. همین الان هم بخواهید جمهوری اسلامی را صرف‌نظر از نگاه شریعتی تحلیل کنید، یکی از مولفه‌های جمهوری اسلامی، بنابر برخی برداشت‌ها یکی از اتهاماتش این است که دین را ایدئولوژیک کرد و اتفاقا اهمیت مضاعف به‌خاطر این است که دیگرانی آمدند و این نگاه ایدئولوژیک را نفی و طرد کردند و گفتند این به زیان و علیه دین است و شریعتی ناخواسته درحالی که می‌خواست به دین و دینداری خدمت کند، علیه دین عمل کرده و در تداوم آن جمهوری اسلامی به این دلیل که در همین مسیر و کانال افتاده است به تضعیف دین دامن می‌زند و در این مسیر عمل می‌کند.»

شجاعی‌زند در توضیح محور دوم این بخش از صحبت‌هایش گفت: «دومین محوری که سراغ آن می‌روم دوگانه نهضت و نظام است. این دوگانه را آقای شریعتی مطرح کرد. با تعابیر عدیده می‌توان این را از لابه‌لای مواضع شریعتی مشاهده کرد. مصداق بارز آن که به تکرار در شریعتی ظهور پیدا کرد و پیرامون آن بحث‌هایی درگرفته، همین تشیع علوی و تشیع صفوی است. تشیع علوی از نظر شریعتی مصداق یک نهضت است، یک نهضت و انقلاب دائمی و یک جریان آرمانی رو به جلو که در حال تحول دائمی است و تشیع صفوی که تعلق به سنت دارد، درجا می‌زند؛ مثل همان بحث اسلام سنت و اسلام فرهنگ که در مقابل اسلام ایدئولوژیک قرار می‌دهند. انواع این عناوین را شریعتی ذیل نهضت و نظام دارد. یکی از بحث‌های جدی همین است که او معتقد است که نهضت وقتی به نظام تبدیل می‌شود، قتلگاه آرمان‌هاست. یعنی دچار توقف، رکود و محافظه‌کاری می‌شود که به‌تدریج تمام دل‌نگرانی و دغدغه‌اش حفظ خود می‌شود و آرمان‌ها به فراموشی سپرده می‌شوند چون هر تلاشی در راستای حمایت و بقای این نظام سیر می‌کند. البته الان هم می‌بینید این واقعیت به انحای مختلف وجود دارد. اگر بخواهم یکی از مصادیق آشنا را که در همین ایام از دنیا رفتند نام ببریم، دکتر افروغ هستند. ایشان از چهره‌های بسیار فعال، اکتیو، موثر و اندیشمند بودند که تا حد زیادی درگیر این دوگانه نهضت و نظام بود. گفت‌وگوهایی با هم داشتیم، او بیشتر نگاه نهضتی داشت و امثال بنده بیشتر نگاه اعتنا و اهتمام به نظام دارند. البته به این سادگی نیست و ماجرا تفصیل دارد. بگذریم! به هر حال این یکی از محورهایی است که انصافا جای بحث دارد. بحث این است که آیا ما قرار است فقط به اندیشه‌شناسی شریعتی اکتفا کنیم یا بحثی داریم که آن چیزی که در یک دوره تاریخی گفته شده، با واقعیت‌های اکنون ما چه ارتباطی دارد؟ و طرح این سوال که اصلا نظام ما چه نظامی است؟ آیا نظامی است که آرمان‌ها را فرونهاده و فقط درگیر حفظ خود به هر طریقی است. اصلا می‌شود به جای نسبت «یا»یی بین «نهضت» و «نظام» که به نوعی آقای شریعتی نسبت یایی برقرار کرده بود، که یا نهضت یا نظام و جمع آن ناممکن است، بتوانیم نسبت «واو»ی برقرار کرد. اینکه گفتم در افق و موقعیت بالاتری از شریعتی ایستاده‌ایم، به این معناست که حالا می‌توانیم به این احتمال فکر کنیم که می‌شود یک نظام آرمانی داشت یا نه؟ البته گفتن این مساله راحت است اما جمع، ترکیب، تحقق و تداوم آن کار دشواری است.»

وی ادامه داد: «محور سوم نقش و اثر شریعتی در گفتمان جمهوری اسلامی است. نسبت شریعتی با انقلاب تا حد زیادی روشن است. در باب کم‌وکیف آن و تعیین سهم آن ممکن است اختلاف آرا باشد اما اگر انصافی در کار باشد برای شریعتی در انقلاب بلاشک سهم قابل‌توجهی قائل هستند، خصوصا در سطح نخبگانی و دانشگاهی! یعنی اگر سهم بدنه اجتماعی را به روحانیت بدهیم، حتما سهم شریعتی در بدنه دانشگاهی و نخبگانی بیش از روحانیت است. البته کسانی همچون آقای مطهری و دیگران بودند و این نقش را داشتند اما در کل نگاه می‌کنید این‌طور است. دعوا بر سر تعیین سهم نیست، خواستم بگویم یکی از بحث‌های جدی، درخصوص سهم شریعتی در انقلاب اسلامی است و اینکه شریعتی در شکل‌گیری جمهوری اسلامی چه سهمی داشته است. این را با آن مقدمه نهضت و نظام اگر کنار هم قرار دهید به نظرم امر عجیبی است چون شریعتی نسبتی با نظام نداشته است. نگاه مثبتی اساسا به اینکه دین در جایگاه قدرت بنشیند ندارد. به‌نوعی در برخی بیانات در باب قدرت می‌گوید که اساسا فی‌نفسه مذموم است و در هر شرایطی باید از آن پرهیز کرد. شریعتی تا پیوند دین و سیاست هم جلو می‌آید ولی پیوند دین و قدرت برای او پذیرفتنی نیست. سوال این است که شریعتی با چنین مساله و موضعی چه نسبتی با جمهوری اسلامی دارد؟ آیا در گفتمان جمهوری اسلامی شریعتی سهمی دارد یا خیر؟ این محوری است که می‌خواهم روی آن بایستم و قدری بیشتر درباره آن صحبت کنم.»

شجاعی‌زند پیش از اینکه به سراغ بحث نسبت شریعتی و گفتمان جمهوری اسلامی برود، با توضیح محور چهارم طرح بحث اولش، گفت: «محور چهارمی که وجود دارد؛ نسبت شریعتی و روحانیت است. اسلام منهای روحانیت چیزی است که غیرمنصفانه شریعتی به آن متهم شده است. این امر انصافا به شریعتی نمی‌چسبد و نمی‌توان این را به او منتسب کرد. در موارد دیگر می‌دیدیم که نقدهای جدی نسبت به روحانیت مطرح بود. مثلا استاد مطهری مقاله‌ای دارد که برای ماقبل شریعتی است و فکر می‌کنم حوالی سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ یا شاید جلوتر نوشتند و نقدهای جدی به روحانیت دارد. نقدهای شریعتی هم کم از این نقدها نداشت اما جنس نقدهای این دو با هم متفاوت بود. یا حضرت امام(ره) منشور روحانیت دارد که برای اواخر عمر ایشان است. برخی از عباراتی که حضرت امام(ره) درباره روحانیت به‌کار می‌برد اگر اسم حضرت امام(ره) را از بالای آن بردارید و بخوانید، می‌گویید این کار ضدانقلاب است. تعابیر بسیار تند و تیز است. حرفم این است که نمی‌شود نقدهایی که شریعتی بنا بر اقتضائات آن عصر و تجربه مشاهده شده و شرایطی که بر روحانیت و جامعه بوده را به حساب تز اسلام منهای روحانیت شریعتی بگذاریم. این امر ظلم به شریعتی است. حتما این درست نیست و بحث مفصلی دارد.»

شجاعی زند ادامه داد: «من از آن ۴ محور می‌خواهم روی محور سهم شریعتی در گفتمان انقلاب اسلامی بایستم. با توضیحاتی که دادم ادعا دارم که شریعتی در باب انقلاب اسلامی قطعا و بدون تردید سهم و نقش داشته است. شریعتی را در موقعیتی ببینید که مکتب مبارزه در خلأ ایدئولوژیک است. جریان چپ، ایدئولوژی مبارزاتی را در برگرفته و هر کس که بخواهد برای حرکت‌های انقلابی خود یک عقبه ایدئولوژیک یا به تعبیر آنها علم مبارزه دست و پا کند، به دامن چپ می‌افتد. البته پیش از شریعتی، بازرگان در دهه ۲۰، اسلام به مثابه مکتب را مطرح و آقای مطهری در اوایل دهه ۵۰ یا قبل از آن بحث اسلام به مثابه مکتب را مطرح کرده بود، اما هیچ‌یک موجی که شریعتی در باب پر کردن خلأ ایدئولوژی برای مسلمانان ایجاد کرد را به وجود نیاوردند. این به معنای این نیست که در بیان و فرمایشات علما و محافل دینی، مفهوم عاشورا، مبارزه و نهضت نبوده است؛ بلکه حرف این است که شریعتی نقش پررنگی داشته تا این مفاهیم تبدیل به یک جریان گسترده شود. این را تکرار کردم که بگویم در باب نقش شریعتی در انقلاب تقریبا تردیدی نیست و بحث موجود درباره کم‌وکیف آن است. ادعای من این است که نقش شریعتی در گفتمان انقلاب اسلامی هم قابل ردیابی است.»

این استاد دانشگاه صحبت‌هایش را این گونه ادامه داد: «اساسا گفتمان جمهوری اسلامی، ادامه گفتمان شریعتی است یا بازتولید و به‌روزرسانی گفتمان شریعتی است؟ سوال این است که آیا گفتمان شریعتی به نحوی تجزیه شده و عناصری از گفتمان شریعتی در گفتمان جمهوری اسلامی تداوم یافته است؟ اینها خیلی با هم تفاوت دارد. یک زمانی می‌گوییم جمهوری اسلامی بسط گفتمان شریعتی است، یک زمانی می‌گوییم عناصری از آن است. گفتمان جمهوری اسلامی گفتمانی فراگیر است یعنی همچنانکه علامه طباطبایی را یکی از اجزا و پایه‌های آن می‌دانند و می‌پذیرند، شریعتی هم یکی از اجزا و پایه‌های آن است و خیلی جریانات دیگر! پس گفتمان جمهوری اسلامی گفتمانی فراگیر است اما من احتمالات را مطرح می‌کنم. آیا گفتمان جمهوری اسلامی بسط گفتمان شریعتی است یا عناصری از گفتمان شریعتی در جمهوری اسلامی ترکیب شده است؟ اینجا احتمالات دیگر هم مطرح است. برخی ممکن است بگویند اساسا گفتمان شریعتی خارج از گفتمان جمهوری اسلامی است و به حیات مستقل خود به

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

موازات جمهوری اسلامی ادامه داده است. ما الان می‌توانیم غیریت‌های گفتمان شریعتی را از گفتمان جمهوری اسلامی پیدا کنیم. اتفاقا جریانات خاصی هم هستند که اصرار بر همین غیریت‌سازی دارند. خصوصا در اوایل انقلاب، جریان فرقان، مستضعفین و... آمدند بگویند شریعتی گفتمان دیگری داشت یا جریان فکری دیگری بود. یک نظر هم این است که گفتمان شریعتی در گفتمان‌های جدیدتری تجلی پیدا کرده، بازسازی شده و در غیریت‌سازی با گفتمان جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه داده است. به تعبیری می گویند گفتمان شریعتی امکان نداشت در اعصار امروزی تداوم یابد چون پاسخ مسائل آن روز را می‌داد. باید در قالب گفتمان دیگری می‌نشست و با او جمع می‌شد و در غیریت با گفتمان جمهوری اسلامی تداوم پیدا می کرد و یک احتمال این است که اساسا اندیشه‌های شریعتی تداوم پیدا نکرد. یعنی قالب گفتمانی جدی پیدا نکرد و در همان امر تاریخی باقی ماند و باید در تاریخ اندیشه شریعتی را دنبال کنیم، نه در اندیشه‌های امروزی! فکر نمی کنم کسی بتواند بر سر این بایستد. برخی از احتمالاتی که بیان کردم قابل طرح است.»

این استاد دانشگاه ادامه داد: «اما من معتقدم عناصر مهمی از گفتمان شریعتی در گفتمان جمهوری اسلامی وجود دارد. عناصری که یا در حد آرمان، نظر و ایده است یا به میزانی تحقق یافته است. طبعا برای تحقق همه این عناصر نیاز به زمان بیشتری داریم اما می‌توان نشان داد که عناصری از گفتمان شریعتی در جمهوری اسلامی (پرونده انقلاب اسلامی را بستم و جمهوری اسلامی به مثابه یک نظام را بیان می کنم) وجود دارد. اما چیزی که قضیه را قدری عجیب می کند، این است که عناصر اندیشه‌ای شریعتی که نهضتی است چگونه در یک نظام سیاسی مستقر تداوم یافته است. اجازه دهید این فهرست عناصر گفتمان شریعتی را بیان کنم. باز هم تاکید کنم که گفتمان شریعتی گفتمان دوره نهضت است و خیلی به کار دوره نظام علی‌القاعده نمی‌آید. این نکته را از این جهت می گویم که خیلی نباید دنبال رد اندیشه‌های شریعتی در این گفتمان بود.»

چه باید کرد شریعتی ناظر به طراحی آینده نیست

شجاعی‌زند در ادامه صحبت‌هایش به موضوع روشنفکر مسئول اشاره کرد و گفت: «آنجا که شریعتی بحث چه باید کرد را مطرح می‌کند، از منظر روشنفکر مسئول است. فرق روشنفکر مسئول با یک روشنفکر بریده از جامعه یا یک فیلسوف در همین است که آنها هیچ‌گاه درگیر چه باید کرد نمی‌شوند. روشنفکر هرگاه به درجه‌ای از معرفت می‌رسد می‌خواهد این معرفت را در راستای یک تحول بیرونی به تحقق برساند لذا یکی از پرسش‌های جدی که شریعتی با آن درگیر بود، پرسش «چه باید کرد؟» است. البته این پرسش را در یک عنوان بزرگ‌تر و معروف‌تر لنین نیز مطرح کرده است. ایدئولوژیک‌ها و ایدئولوژی‌ها اساسا مساله پاسخ به چه باید کرد را دارند. طبعا برای آقای شریعتی چه باید کرد هم مطرح بوده است اما چه باید کرد شریعتی ناظر به طراحی آینده نیست، ناظر به این است که این اوضاع را چه باید کرد؟ یعنی چگونه باید از این اوضاع بسته توام با استبداد، خفقان، وابستگی و شرایطی که در رژیم حاکم بود، خلاص شد؟ چه باید کرد نسبت به این اوضاعی بود که وجود داشت. طراحی آینده را در شریعتی نمی‌بینید یا کم می‌بینید. چیزهایی مثل ایده امت و امامت وجود دارد اما تفصیل ندارد. شریعتی بر ایجاد تحول اجتماعی ایستاده است لذا چه باید کرد شریعتی ناظر به آینده و طراحی آینده نیست و خیلی طبیعی است که در گفتمان جمهوری اسلامی ردی از آن دیده نشود.»

او ادامه داد: «می‌خواهم صورت عجیب قضیه و به تعبیر تعلیق ماجرا را بالا ببرم تا پاسخ‌هایی که می‌دهم مورد توجه قرار گیرد. شریعتی خود را روشنفکر می‌داند و می گوید از روشنفکر نباید انتظار نسخه‌پیچی یا طراحی ایجابی داشته باشید یا طراحی آینده کند. رسالت روشنفکر این نیست. در یک بحثی در مقایسه بین روشنفکری و روحانیت شاید این را بیشتر بسط داده است. روحانیت درگیر نهضت و مبارزه در طول تاریخ شیعه بود اما یکی از ویژگی‌های روحانیت این بود که هرگاه شرایط اقتضا کرده به سمت قدرت رفته است. در صفویه و هر موقعیتی به یک شکلی بوده است. شیوه آقای بروجردی و دیگران، شیوه آیت‌الله حائری، آیت‌الله موسس و... در هر موقعیتی که اقتضا کرده؛ اما روشنفکر همواره در این موقعیت سلبی ایستاده، کم پیش می‌آید روشنفکری را دیده باشید که به چنین چیزی تن داده باشد.»

شجاعی‌زند با ذکر مثالی از چگوارا، صحبت‌هایش را این گونه ادامه داد: «چگوارا وقتی انقلاب کوبا به نتیجه می‌رسد بعد از مدت کوتاهی خداحافظی می کند و به جای دیگری می‌رود. نمی‌تواند بماند و بسازد، آن هم موقعیتی از کوبا نبوده که تبدیل به نظام شده باشد. من روحیه را بیان می کنم. نگاه او به روشنفکر این است که از روشنفکر انتظار نسخه‌پیچی ایجابی یا طراحی آینده را نداشته باشید. اساسا روشنفکری و قدرت مثل آتش و کاه می‌مانند یعنی جمع نمی‌شوند، معنی پیدا نمی کنند. برای همین است که می گویم این پرسش جدی است که شریعتی اگر امروز بود کجا ایستاده بود؟ آیا شریعتی بود بر همان منوال حرکت می کرد؟ شریعتی از به حکومت رسیدن روشنفکران ناخرسند است. او قائل به دین سیاسی است تا اینکه بخواهد دین تبدیل به امر مداخله‌گر در امور اجتماعی و امر سیاست شود. اساسا شریعتی با تئوکراسی (نظام دینی) مساله دارد. تئوکراسی نظامی است که بر پایه ارزش‌های دینی با فرض خدا در محوریت حکومت به صورت‌های مختلف مساله دارد و زر و زور و تزویری که می‌گوید امر تاریخی نیست که در یک دوره‌ای زر و زور تزویر با هم جمع شدند و صفویه یا حکومت‌های ظالم دینی را تشکیل دادند. این امر اقتضائی است و هر جایی این اتفاق رخ دهد زر و زور و تزویر دست به دست هم می‌دهند این شرایط را پدید می‌آورند. با همه این توصیفاتی که از شریعتی بیان کردم و شاید قدری اغراق شد، باز به همان پرسش بازمی گردم که چگونه می‌خواهم رد شریعتی را در گفتمان جمهوری اسلامی پیدا کنم.»

اشتراکات گفتمان شریعتی و جمهوری اسلامی

شجاعی‌زند در توضیح اینکه چه عناصر مشترکی بین گفتمان شریعتی و جمهوری اسلامی وجود دارد گفت: «۱۲-۱۰ عناصر را سریع بیان می‌کنم که در جوهره جمهوری اسلامی می‌بینید یا خیر. نگویید الان که گرفتار قیمت دلار و مرغ و... هستیم، این از حرف‌های نازل است. وقتی می‌گویم در جوهره جمهوری اسلامی یعنی در عناصر بنیادین این نظام است. (حالا چه میزان از این عناصر معرف این نظام توسط دولت‌ها و کارگزاران تحقق پیدا کرده و دچار انحراف شده بحث دیگری است. ساحت عمل و واقعیت‌ها را قدری جدا کنید.) یکی از عناصری که مورد تاکید شریعتی است مساله ازخودبیگانگی است. مساله هویت و بازگشت به خویشتن است. اینها عناصری است که جمهوری اسلامی ولو در حد شعار و ادعا، دغدغه آن را دارد. کافی است برای درک عناصری همچون ازخودبیگانگی، هویت و بازگشت به خویشتن به مفهوم استقلال فکر کنید. مورد اذعان همه است که جمهوری اسلامی روی عنصر استقلال جدی ایستاده است و بعضا می‌گویند یکی از آرمان‌هایی که تا حد زیادی تحقق یافته استقلال است. اگر همین مفهوم استقلال را بشکنید به همین عناصر می‌رسید. نگرانی از بابت ازخودبیگانگی، نگرانی از بابت هویت و بحث بازگشت به خویشتن است. اما اینکه این خویشتن چیست محل بحث است.»

شریعتی ایدئولوژیک است و گرایش چپ دارد و روحیه نهضتی دارد. این عنصر تعیین‌کننده‌ای است. با این حال شما نمی‌توانید هیچ نسبتی بین شریعتی و نظام مستقر پیدا کنید. به شدت از این نسبت بری بود. با شواهد فراوانی می‌توان این را مطرح کرد

او ادامه داد: «دومین عنصر، مواضع ضدغربی شریعتی است. شریعتی مواضع سختی در مقابل استعمار دارد. امروزه بحث استعمار تقریبا فراموش شده است. غرب با همه ادعای خود چند مساله جدی را از حافظه بشری محو کرده است. بحث استعمار یک عقبه آبروبر برای غرب است اما با هنر رسانه توانسته از ذهنیت حتی انسان‌هایی که تجربه داشتند و کتاب‌ها خواندند و کتاب‌ها نوشتند، پاک کنند و اساسا امروز غرب را با این عقبه نمی‌شناسند و غرب را جریان حقوق بشری، آزادی‌خواه، آزادی‌بخش و نجات‌دهنده و مساعدکننده به رشد و پیشرفت و کمال بشری می‌بینند و عقبه استعماری و برده‌داری آن را نمی‌بینند. شکی نیست شریعتی روی مساله استعمار ایستاده است. اقتضائات عصر اوست. او در فرانسه درگیر مسائل استعماری شمال آفریقاست. به‌شدت تحت تاثیر جریانات پیشرو یعنی با آن مسلمان‌های فعال الجزایری و شمال آفریقا ارتباط دارد و طبیعی است مواضع ضداستعماری حادی دارد. این را در جمهوری اسلامی می‌بینید که به تعبیر دیگری است.»

شریعتی با لیبرال-دموکراسی مساله دارد

شجاعی‌زند، از مخالفت شریعتی با لیبرال-دموکراسی به‌عنوان یکی دیگر از عناصر گفتمانی او اشاره کرد و گفت: «مخالفت‌های شریعتی با مدرنیته یکی دیگر از این عناصر است. شریعتی مقاله‌ای دارد تحت عنوان «تجدد و تمدن»؛ او در این نوشتار که حتی برای امروز خواندنی است با کاپیتالیسم مساله دارد. این تعابیر را نمی‌بینیم. امروز کسی از غرب به‌عنوان سرمایه‌داری یاد می‌کند؟ یعنی این ادبیات از دست رفته است یا واقعیت عوض شده و کاپیتالیسم از صحنه روزگار محو شده که اسمی از نظام سرمایه‌داری و مناسبات آن نمی‌آوریم که حالا با سینه باز در تلویزیون جمهوری اسلامی با صراحت از لیبرالیسم و همه عملکرد غرب در این عرصه‌ها دفاع می‌کنند. واقعیت عوض شده یا ما این جوهره را از دست داده‌ایم، یعنی عقبه آرمانی را از دست داده‌ایم؟ ما می‌بینیم که شریعتی با کاپیتالیسم مساله دارد، با لیبرال-دموکراسی مساله دارد. لیبرال-دموکراسی هنوز در عصر شریعتی چهره واقعی خود را در این جنگ‌های بسط دموکراسی در منطقه نشان نداده بود اما شریعتی با لیبرال-دموکراسی مساله دارد، با فرهنگ مصرفی غرب مساله دارد.»

شریعتی اگر بود به امام می گفت اینقدر سریع دنبال انتخابات نباشد

او ادامه داد: «این عناصری که در اندیشه و گفتار شریعتی مشاهده می‌کنید، مواردی است که جمهوری اسلامی بابت بخش قابل‌توجهی از اینها تاوان می‌دهد، چه تاوان داخلی و چه تاوان بیرونی. توجه کنید، احتیاط‌هایی که شریعتی در قبال دموکراسی دارد حتی حادتر از جمهوری اسلامی است. اگر شریعتی با همان تز بود به حضرت امام توصیه می‌کرد اینقدر سریع دنبال برگزاری انتخابات نباشد چون برای ما اساسا ابتدا جمهوری مطرح بود، دموکراسی و این مفهوم را در آن اعصار کم می‌بینید. تعبیر جمهوری دموکراتیک را بازرگان و نهضت آزادی مطرح کردند که واکنش حضرت امام را دیدید. حضرت امام را ذیل این دو عنوان جمهوری و دموکراسی سرچ کنید، هر جا تعبیر جمهوری اسلامی از حضرت امام صادر شده نگاه مثبت یا خنثی است، هرجا دموکراسی بیان شده، نگاه حضرت امام منفی است. اساسا در زمان شریعتی، حتی مساله نظامی بر پایه جمهوری نیست چون ما می‌خواستیم یک سلطنت و تاریخ سلطنتی را عوض کنیم و هنوز دموکراسی موضوعیت ندارد. اما شریعتی در آن شرایط کسی است که اتفاقا نسبت به دموکراسی احتیاط‌های عجیبی دارد. آقای شریعتی معتقد است در جوامع پسااستعماری و پساانقلابی به دلیل اینکه آگاهی مردم هنوز رشد کافی پیدا نکرده و به لحاظ سطح آگاهی و اراده فردی هنوز در سطح نازلی هستند اگر دموکراسی را ایجاد کنید به نفع جریاناتی است که می‌توانند مردم را فریب دهند و اغوا کنند. بنا بر این فروض عرض می‌کنم که شریعتی به امام می‌گفت عجله نکنید تا همه چیز براساس آرای مردم باشد. یعنی احتیاطاتی که شریعتی در قبال دموکراسی دارد به‌مراتب بیشتر از حضرت امام و جمهوری اسلامی است.»

شجاعی‌زند ادامه داد: «شریعتی در آن عصر که هنوز چهره لیبرال-دموکراسی نمایان نشده بود، بر ضرورت تفکیک این دو تاکید دارد. عقبه دموکراسی با عقبه لیبرالیسم کاملا متفاوت هستند و در برخی موقعیت‌ها متعارض هستند. اصلا پیوند عمیق تاریخی بین دموکراسی و لیبرالیسم برقرار نیست. از یک دوره‌ای به بعد است که این دو به هم می‌رسند و پیوند پیدا می‌کنند. فرید زکریای ژورنالیست را که می‌شناسید. او کتابی دارد که درباره این بحث است و به صراحت اذعان می‌کند که مساله ما در جهان لیبرالیسم است، نه دموکراسی! واقعیت را در صحنه‌های مختلف دیده‌ایم یعنی جاهایی علیه دموکراسی عمل می‌کنند، چون به‌نفع لیبرالیسم نیست و یک‌جایی به‌نفع دموکراسی موضع می‌گیرند چون می‌توانند از مسیر دموکراسی لیبرالیسم را به تحقق برسانند. شریعتی در آن شرایط بر تفکیک بین لیبرالیسم و دموکراسی اصرار دارد. امروز بعضا این مسائل برای ما شبهه‌ناک شده است. شریعتی می‌گوید پیوند لیبرالیسم و دموکراسی به پیوند لیبرالیسم و کاپیتالیسم علیه دموکراسی منتهی می‌شود یا می‌گوید این دیکتاتوری پول و سرمایه است و انواع تعابیر را دارد. می‌گوید صنعت رای‌سازی است. شما نکنید که حرف‌های شریعتی برای برخی‌ها که امروز از شریعتی برای زدن جمهوری اسلامی استفاده می‌کنند، قابل هضم نیست، اصلا برخی این حرف‌ها از حلقوم آنها هم پایین نمی‌رود. یعنی اگر بخواهند ادا کنند جرات ندارند و پذیرش این را ندارند.»

گویا سیاست‌خارجی انقلاب اسلامی را شریعتی نوشته باشد

این استاد دانشگاه ضمن اشاره به عناصر دیگری از اندیشه شریعتی گفت: «مخالفت شریعتی با اعلامیه حقوق بشر به‌دلیل بنیان‌های لیبرالیستی و فردگرایانه‌ای که دارد، مخالفت شریعتی همزمان با کمونیسم، صهیونیسم و دفاع شریعتی در آن شرایط از مساله فلسطین از جمله مواردی است که می‌توان در اندیشه او ردیابی کرد. اگر به دفاع او از حرکت‌های ضداستعماری و نهضت‌های آزادی‌بخش جهان نگاه کنید، گویا سیاست‌خارجی ما را در اوایل انقلاب و برخی از اصول و مبانی را شریعتی نوشته باشد. به این میزان، این پیوند نمایان و جدی است. همین مساله امروز ماست. تعبیر نفی دوگانه توامان کمونیسم و سرمایه‌داری از عناصر اصیل فکری آقای شریعتی است. شعار نه شرقی، نه غربی از دل همین عقبه‌ها درآمده است.»

شریعتی به‌صراحت می‌گوید که هدایت انسان‌ها وظیفه حکومت است

این استاد دانشگاه ادامه داد: «مطرح کردن دین به مثابه ایدئولوژی اتهامی است که به جمهوری اسلامی می‌چسبانند و می‌گویند جمهوری اسلامی یا خود را در فقه خلاصه کرده و محدود به فقه شده است یا خود را تبدیل به جریان ایدئولوژیک کرده است؛ آنقدر هم مساله را بدیهی می‌گیرند که اگر اثبات کنند جمهوری اسلامی ایدئولوژیک است پس معلوم است در مسیر غیرقابل دفاعی قرار گرفته است. یک حکومت در عالم نشان دهید که غیرایدئولوژیک باشد غیر از حکومت‌های منطقه‌ای در جوامع عقب‌افتاده که مبتنی بر زور و قلدری حکومت می‌کنند هیچ حکومت غیرایدئولوژیکی در عالم وجود ندارد. فرق در انواع ایدئولوژی‌هاست یا برخی ایدئولوژی‌ها چهره‌های آشکاری دارند و برخی چهره پنهان دارند. شریعتی در آن شرایط از دین ایدئولوژیک دفاع می‌کرد. شریعتی با نقش و رسالت هدایتی قائل به حکومت ایدئولوژیک است! امروز جرات می‌کنید هیچ‌یک بگویید دولت جمهوری اسلامی و نظام جمهوری اسلامی غیر از اداره امور، تامین رفاه، دنبال کردن طرح‌های توسعه، وظیفه دیگری به نام عنصر هدایتی دارد؟ شریعتی به صراحت بیان می‌کند که هدایت انسان‌ها وظیفه حکومت است.»

او صحبت‌هایش را این گونه ادامه می‌دهد: «شریعتی تعابیری دارد که می‌گوید نقش حکومت مردم‌سازی است، نه مردم‌داری! این را با فضای تبلیغاتی و رسانه‌ای مقایسه کنید که در آستانه هر انتخاباتی شاهدش هستیم که برخی به‌دنبال فریب مردم و اخذ آرا هستند. نمونه‌اش را اخیرا در ترکیه دیدیم و چند ماه دیگر در ایران هم خواهیم دید. شریعتی با آن مشخصات و با آن تراز اگر در این موقعیت بود آتش می‌گرفت و به فغان می‌آمد که چرا خود را با بازیچه مناسبات آرا کردید. آرای مردم ارزشمند است و باید مغتنم شمرده شوند اما سوالش این بود که چرا این آرا و جهت‌گیری‌ها را به دست اغواگران سپردید. شریعتی می‌گوید فضیلت و اصلاح را باید جزء وظایف حاکمان دانست حتی اگر درمقابل رضایت و رفاه قرار بگیرد. می‌گوید نقش حاکمان و حکومت از نظر او این است که به‌دنبال تقویت فضایل عمومی باشد و اصلاح امور را دنبال کند، نه‌فقط رضایت مردم و رفاه باشد. مثالی می‌زند که تفاوت هتل‌دار با کاروان‌دار است. می‌گوید حکومت قرار نیست هتل‌دار باشد، یعنی شما را در پر قو بگذارد و از شما پذیرایی کند. شما را می‌خواهد ببرد، روحیه نهضتی را ببینید، باید مثل کاروان‌دار شما را از مسیرهایی ببرد و به نقطه‌ای برساند و هدف و غایتی دارد.»

این استاد دانشگاه با بیان اینکه نباید نقش حکمرانی را خنثی دید، ادامه داد: «حکومت غایت و هدف دارد، مبانی و فلسفه و غایت دارد. شریعتی حکومت را این گونه می‌بیند. ما جرات می‌کنیم امروز در باب حکومت این‌طور حرف بزنیم؟ اگر جرات کنیم این گونه حرف بزنیم واکنش‌ها چطور خواهد بود؟ همین جوانب نزدیک را بیان می‌کنم، جوانب دور همیشه با همه چیز مخالفت می‌کنند. شریعتی قائل به دموکراسی تماما واگذار شده به آرای مردم نیست؛ چراکه مردم هنوز مصالح را نمی‌شناسند و امثالهم! من نمی‌گویم این خوب بود یا آن چیزی که شریعتی می‌گفت. می‌توان در جایی بررسی کرد. جمهوری اسلامی انصافا در باب تن دادن به مناسبات دموکراتیک با همه فراز و فرودها و تجربه‌هایی که در این چند سال داشتیم، به‌مراتب از شریعتی روشنفکرتر است. اگر معیار روشنفکری نظر داشتن به مناسبات دموکراتیک است، این را در جمهوری اسلامی انصافا هم در مبانی و هم در نوع راهبردی که حضرت امام داشت، می‌توان دید. نمی‌دانم چرا حضرت امام این میزان عجله داشت. هیچ‌کس از دموکرات‌ترین افراد آن دوره نمی‌توانستند درک کنند چرا حضرت امام سلسله‌وار همه ارکان را از طریق آرای مردم شکل می‌دهد. کدام انقلابی در تاریخ بود که این‌طور اتفاق بیفتد؟ امام عقبه فقهی دارد و خیلی باید محتاط باشد. چه شناختی از حضرت امام وجود دارد و چقدر درک بلندی از آینده دارد که این پرونده ارزشمند قابل دفاع را شکل می‌دهد که می‌تواند جمهوری اسلامی را سربلند کند. در یک فاصله یک ساله تمام ارکان نظام را از مسیر آرای مردم به تحقق و کرسی نشاند. هیچ‌یک از دموکرات‌های دیگر جرات این کار را که خود را به آرای مردمی بسپارند نداشتند. چطور حضرت امام جرات می‌کند؟ آنقدر باز بود که به کسی همچون مسعود رجوی خود را کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌کند. با همه این شرایط حضرت امام این کار را می‌کنند. این خیلی با معیارهای شریعتی متفاوت است. وقتی این گونه نگاه کنیم، رفتار امام هم در عمل و هم در مبانی، روشنفکرتر از شریعتی، بوده است.»

تشیع علوی از نظر شریعتی مصداق یک نهضت است، یک نهضت و انقلاب دائمی و یک جریان آرمانی رو به جلو که در حال تحول دائمی است و تشیع صفوی که تعلق به سنت دارد، درجا می‌زند؛ مثل همان بحث اسلام سنت و اسلام فرهنگ که در مقابل اسلام ایدئولوژیک قرار می‌دهند

شجاعی‌زند صحبت‌هایش را این گونه ادامه داد: «در نظریه امامت، شریعتی طوری در مقام تعین و تولی امامت بحث می‌کند که به‌شدت نزدیک به تز نصب عام الهی فقها است. می‌گوید مردم امام را تعیین نمی‌کنند، هر کسی این حرف را بزند می‌گویند شبیه مصباح است، یعنی آقای مصباح‌یزدی به ذهن می‌آید. من نمی‌دانم آقای مصباح با چه تفسیری و چطور گفته است. اما اگر پس و پیش این حرف را بزنید، بین آدم‌های اهل فن بگویید که مردم امام را تعیین نمی‌کنند، بلکه تشخیص می‌دهند، می‌گویند که از دل این مطلب نظریه کشف درمی‌آید. شریعتی می‌گوید امام ذاتا امام است، نه به تبع آرای مردم امام شود. این را هم درباره امام معصوم بیان نمی‌کند. تز امت و امامت تز مابعد معصوم اوست. می‌گوید مثل قله دماوند است که به مثابه واقعیت مستقل از ما وجود دارد، چه آن را ببینیم و به وجود آن اذعان کنیم، چه پشت ابر باشد و نبینیم. این نظریه شریعتی است. ببینید این شریعتی تا چه حد در جمهوری اسلامی تسری یافته است.»

شجاعی‌زند در پایان صحبت‌هایش به آخرین ویژگی مشترک گفتمان جمهوری اسلامی و شریعتی اشاره کرد و گفت: «تلاشی که شریعتی برای جمع میان امت و ملت دارد را در گفتمان جمهوری اسلامی می‌بینیم که اینها را مغایر هم نمی‌بینند و این یکی دیگر از ویژگی‌های شریعتی است که در آثار او قابل مشاهده است.»

چگونه مقهور نام‌های بزرگ نشویم؟

در بخش پایانی شب‌های فرهنگ نصرت‌الله تابش، سردبیر ماهنامه فیلمنگار با ذکر خاطراتی از روزهای جوانی‌اش و شیوه آشنایی‌اش با آثار و افکار دکتر علی شریعتی، مبتنی بر پیرنگ بلوغ طرح بحث کرد و گفت: «وقتی به آن روزها نگاه می‌کنم، دیوانه‌وار کتاب‌های دکترشریعتی را می‌خواندم و تا زمانی که کتابی تمام نمی‌شد آن را زمین نمی‌گذاشتم. اما سوالم این است که چرا حالا که حوادث و اتفاقات زیادی را پشت‌سر گذاشتم، دیگر علاقه‌ای به خواندن آن کتاب‌ها ندارم. برای پاسخ به این سوال، اشاره‌ای کوتاه دارم به کتاب «بیست کهن الگوی پیرنگ» که رونالد وبی توبیاس در این کتاب می‌گوید یکی از کهن‌الگوها پیرنگ بلوغ است. می‌دانید که یکی از اساسی‌ترین حرف‌های حوزه هنرهای دراماتیک بحث تحول شخصیت است. تفاوت پیرنگ بلوغ با پیرنگ تغییر در این است که کاراکتر رو به رشد است. مثلا در مکبث شما تغییر را می‌بینید اما رو به سقوط است. نکته دوم اینکه پیرنگ بلوغ عمدتا درمورد نوجوان‌هاست. یعنی اصلی‌ترین درونمایه سینمای کودک و نوجوان، پیرنگ بلوغ است. سینمایی که کودک را از دنیای فانتزی و رویایی عبور می‌دهد و او را به دنیای واقعی مواجه می‌کند.»

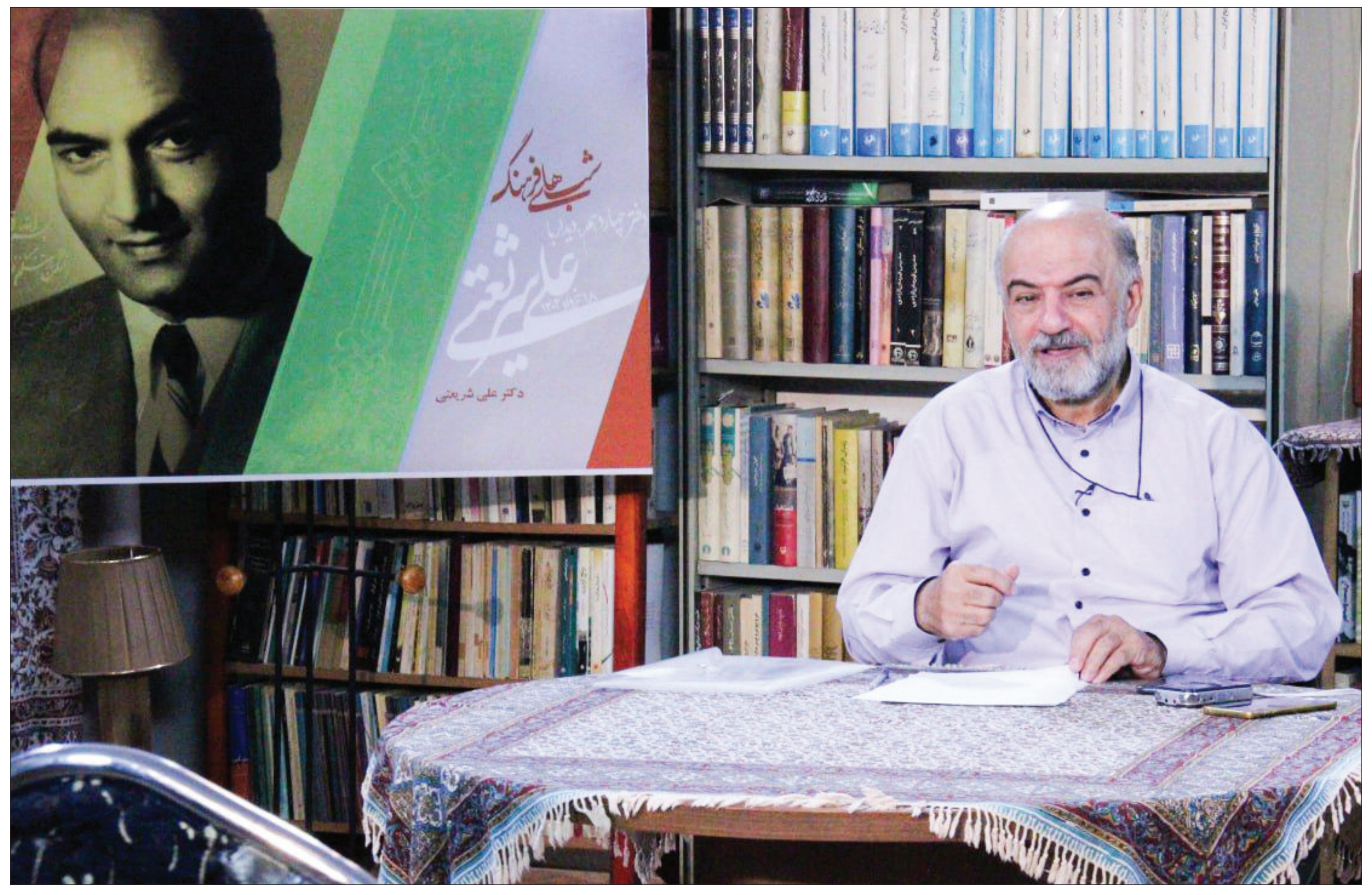تابش در بخش دیگری از صحبت‌هایش به مفهوم بلوغ از نگاه تربیت دینی اشاره کرد و گفت: «بلوغی که در تربیت دینی مطرح می‌شود، باید سه عنصر داشته باشد، یکی از این عناصر، شخصیت است یعنی انسان به نقطه‌ای از خودآگاهی و خودباوری برسد که مقهور عظمت بزرگان نشود. اینکه مقهور بزرگانی همچون شریعتی نشویم به‌معنای این نیست که بخواهیم عظمت آنها را نفی کنیم. بحث این است که چگونه می‌توان به‌درستی از آنها بهره برد بدون اینکه مقهور آنها شوید. یکی دیگر از عناصر بلوغ از نگاه دینی، بحث تفکر است یعنی داشتن روحیه پرسشگری که منجر به پاسخ شود. اینکه بیندیشید یکی دیگر از عناصر موثر در بلوغ، حریت است. حریت درواقع آزاد شدن انسان از همه موثرهایی است که به‌صورت جبری و غیرجبری بر ما اثر می‌گذارند. موثرهایی که به‌صورت خودآگاه و ناخودآگاه در انسان اثر می‌گذارد، مثل شرایط روانی، وراثتی و محیطی است که بر ما اثر می‌گذارند. اگر این سه عنصر شخصیت، تفکر و حریت در انسان شکل بگیرد، به‌خوبی می‌تواند از همه بزرگان بهره ببرد، ضمن اینکه خودش هم، همراه این بزرگان بزرگ خواهد شد.»